

ضرورت تعامل متافیزیک و علوم^۱

علی مُرادخانی^۲

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، گروه فلسفه، تهران، ایران.

چکیده

مقاله‌ی حاضر تأملی در تعامل متافیزیک و علوم است. با نظر به اینکه در دوره‌ی سنتی^۳ متافیزیک و علوم، که مثال آن در نظام متافیزیکی و علم ارسطویی فعلیت داشت، در تعامل بودند. اما این تعامل در دوره‌ی جدید^۴ و با ظهور انقلاب علمی خاصه علم کلاسیک سده‌ی هفدهم و هجدهم آرام آرام سست شد. در سده‌ی نوزدهم با ظهور فلسفه تحصلی^۵ متافیزیک معناداری^۶ خود را از دست داد و تعاطی بدان خارج از حوزه‌ی شناخت^۷ و در قلمرو سلايق، امیال و عواطف قرار گرفت. در سده‌ی بیستم نیز فلسفه‌ها و نظام‌های متافیزیکی در معنای سنتی خود از هدایت علوم بازماندند و با طرح مسائل فنی در حوزه‌ی زبان و منطق گونه‌ای استقلال از علوم بدست آوردند. گرچه این استقلال از متافیزیک و فلسفه در مقابل علم – فن^۸ حمایت کرد اما در این میان متافیزیک نقش اصلی دیگر خود یعنی طرح معقولیت^۹ در حوزه علوم را نیز از دست داد. گفتار حاضر بعد از مقدمه‌ای کوتاه به تبیین مسأله می‌پردازد و تذکر به تعاطی بدین مقوله را نه یک مسأله فنی آکادمیکی بلکه مسأله‌ای مربوط به حیات انسان می‌داند.

واژگان کلیدی: متافیزیک، علوم، تعامل، گسیختگی، معقولیت.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۱۲/۲۵ تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۴/۱۷

۲. پست الکترونیک: dr.moradkhani@yahoo.com

3. pre- modern
4. modern
5. positivism
6. meaningless
7. episteme
8. techno- scienc
9. rationality

مقدمه

اگر از برخی موارد استثناء بگذریم همچنان می‌توان از گسیختگی نسبت متافیزیک^۱ و علوم سخن گفت. علم یکباره خود را از چنبر قدرتمند سنت متافیزیکی رها ساخت. به‌اعتباری این امر برای سیر تاریخ علم غربی اجتناب‌ناپذیر بوده است. اما، به‌رحال اغلب مفاهیم علمی ریشه در متافیزیک دارند. به‌طوری‌که اصول و مبادی متافیزیکی مکرر خاستگاه نظریات علمی بوده‌اند.^۲ مراد از متافیزیک در نوشته حاضر همان^۳ است که به روایتی تاریخی آندره نیکوس رودسی^۴ آن را بر نوشته‌هایی از ارسطو اطلاق کرد که خود هرگز آنها را بدین نام نخوانده بود. ارسطو خود با سه عنوان الهیات^۵، حکمت^۶ و فلسفه اولی^۷ از این دانش یاد کرده کرده است.^۸ شارحان دست اول ارسطو نیز به شرح و بیان آن پرداخته‌اند. در حکمت اسلامی مورد اقبال واقع شده است. ابن‌سینا با تأمل در شرح ثامسطیوس در کتاب *الشفاء* (الهیات) می‌نویسد: ... و معنی «مابعدالطبیعه» بعدیه بالقیاس الینا... و اما الذی یسحق ان یشمی به هذا العلم اذا اعتبر ذاته، فهوان یقال له علم «ما قبل الطبیعه»^۹ ... از وجه تسمیه متافیزیک آراء دیگری هم وجود دارد که از حوصله گفتار فعلی بیرون است از جمله آنها، رأی مارتین هیدگر متفکر معاصر آلمانی است که با ابتناء به معنای (phusis) در یونان باستان به تفسیر آن پرداخته است.^{۱۰} باری متافیزیک از آغاز پیدایش خویش در صدد حفظ نقش خاص خود در جهت تأسیس روابط بنیادی معقول بین علوم بوده است و از این رو بر آن بوده تا وحدت

1. metaphysics

۲. برت، آرتور، *مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین*، ترجمه عبدالکریم سروش، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۰.

3. meta ta phusica

4. Andronicos of Rhodos

5. theologia

6. Sophia

7. protephiosophia

۸. ارسطو، *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه‌ی شرف‌الدین شرف خراسانی، نشر گفتار، ۱۳۶۷، چ دوم، ص ۴۰.

۹. ابن سینا، حسین ابن عبدالله، *الشفاء (الهیات)*، مدکور، ابراهیم، مصر، ۱۹۶۰، صص ۲۱ و ۲۲.

۱۰. هیدگر، مارتین، *متافیزیک چیست؟*، ترجمه سیاوش جمادی، ققنوس، چ دوم، ۱۳۸۴، ص ۴۲.

علوم را به مثابه‌ی پیکره منسجمی از دانش حفظ کند، چنان‌که در متافیزیک و علوم ارسطویی چنین بنایی برپا بود. البته اجمالاً می‌توان گفت که چنین سنتی هرچند با تلقی‌های متفاوت تا زمان آغاز مذهب تحصّلی^۱ در دوره جدید ادامه داشته است. مذهب تحصّلی با پیش کشیدن طرحی ضد متافیزیکی گسستی در وحدت متافیزیک و علوم ایجاد کرد. البته طرح اتو پیاپی مذهب تحصّلی هرگز محقق نشد و اکنون نیز مقبولیت خویش را از دست داده و طشت رسوایی آن نیز ز بام فلسفه افتاده است. با این وصف، ظاهراً به نظر می‌رسد علوم امروز بی‌مدد فلسفه رشد می‌کنند و به شیوه‌ی غیرقابل مهارى منتشرند. لذا دشوار می‌نماید که الفتی بین آنها بدون تأمل در نسبت متافیزیک و علوم برقرار شود. البته واضح است که این تأمل بایست از جانب اصحاب متافیزیک صورت گیرد. چه اهل علم و دانشمندان مجذوب مسائل خاص خویش شدند و کافه آنان متافیزیک و تعاطی بدان را، اگر نگوییم کاری لغو، دست کم ضروری نمی‌بینند. البته معدودی از دانشمندان که در مرزهای دانش فعالیت می‌کنند به پیش‌فرض‌های متافیزیکی دانش توجه دارند پیداست که این توجه از تعاطی به متافیزیک بر می‌آید.

گسیختگی علم و متافیزیک به نظر می‌آید صرفاً یک بحث فنی آکادمیکی نباشد بلکه خطری است متوجه حیات انسان. علم بدون متافیزیک کور است و نمی‌تواند راه و جهت خویش را بیابد. متافیزیک نیز بدون علم زبان بسته و گنگ است و نمی‌تواند حکمی در باب واقع بدست دهد. اگر قدری جانب اهل علم را نگه‌داریم باید بگوییم که گسیختگی کنونی علم و متافیزیک به معنای جدایی فلسفه از اغلب حوزه‌های شناخت است چرا که تقریباً تمام قلمروهای شناخت، اکنون حوزه کاری یکی از علوم است. به نظر می‌رسد متافیزیک در حال حاضر، نتوانسته است نسبتی حاکی از وحدت میان حوزه‌هایی که در گذشته موضوع خود فلسفه بوده‌اند چون اخلاق، هنر و دین برقرار کند. از سوی دیگر چنین مسائلی از نظر اصحاب علم چندان حیاتی نیستند و گاهی برخی از فلسفه‌ها چون فلسفه تحصّلی این مسائل را به حوزه امیال، سلايق و عواطف رانده‌اند. با این وصف، تأمل در نسبت متافیزیک و علوم و ملاحظه تعامل تاریخی آن دو ضرورت دارد. البته تأمل در تعامل متافیزیک و دیگر حوزه‌های شناخت نیز حایز اهمیت است. متافیزیک در طی تاریخ خود تأثیر قابل توجهی بر الهیات، اخلاق، هنرها و همین‌طور نوامیس طبیعی و صناعی که در حوزه سیاست و اجتماع جاری بوده، گذاشته است. البته باید در این امر اندیشه کنیم که اگر متافیزیک در حوزه علوم

تأثیری نداشته باشد آیا تأثیر آن در دیگر حوزه‌های دانش و فرهنگ چه اندازه مفید خواهد بود؟

تبیین مسأله

باری، تعامل متافیزیک و علوم از حیث تاریخی در نوسان بوده است. متافیزیک در هر دوره‌ی تاریخی تأثیر خاصی بر علوم نهاده است. در یک نگاه اجمالی سه دوره‌ی مهم علمی را در سیر تاریخ علم در غرب می‌توان از هم متمایز کرد و البته هر کدام از این دوره‌ها نیز می‌توانند تقسیمات فرعی دیگری نیز داشته باشند.^۱ اولین دوره را به اعتباری می‌توان دوره‌ی ارسطویی نامید، که از ارسطو آغاز می‌شود و تا دوره‌ی کپرنیک (۱۵۴۳-۱۴۷۳)، که آخرین حلقه از دوره‌ی ارسطویی و اولین حلقه از جهان‌شناسان دوره جدید به حساب می‌آید، ادامه می‌یابد. در طول این دوره دو هزار ساله سه مرحله را می‌توان از هم جدا کرد. نخست، علم در دوره باستان که علم اسکندرانی و رواقی را شامل می‌شود که می‌توان آن را از علم مشایی متمایز کرد. مرحله‌ی دوم، علم در دوره‌ی قرون وسطی است که با مسلمانان و حکمت مدرسی مسیحی شروع می‌شود و مرحله‌ی سوم: علم در دوره‌ی رنسانس است که مختصات خاص خویش را دارد. علم دوره‌ی رنسانس به علم جدید یا علم نیوتونی راه می‌برد. این دوره یعنی دوره‌ی جدید پلی است از گالیله به انشتین. این دوره‌ی کلاسیک جدید است و به اصطلاح انقلاب علمی در این دوره ظهور می‌کند، دوره‌ای که کوهن^۲ (۱۱۹۶-۱۹۲۲) از آن با عنوان علم پارادایم^۳ - ی نام می‌برد و دوره‌ی ما قبل آن را، گرچه نه به‌نحو کلی، دوره‌ی ماقبل پارادایمی^۴ یا در واقع ماقبل - علمی می‌نامد.^۵

این دوره از علم کلاسیک جدید را نیز می‌توان به نوبه‌ی خود دست‌کم به دو مرحله تقسیم کرد؛ مرحله‌ی نخست، از انقلاب علمی تا انقلاب صنعتی یا انقلاب فرانسه را در

۱. مورخان علم بسته به مبانی فکری خود اعتبارات مختلف در روایت تاریخ علم دارند اما در روایت بخش‌های کلی آن هم داستانند. هال، لوئیس، *تاریخ و فلسفه علم*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، سروش، تهران، ج اول ۱۳۶۳، ص ۵.

2. Kuhn. T.S

3. paradigmatic science

4. pre- paradigmatic science

5. Kuhn.t.s, *The structure of scientific Revolutions*, Chicago university, 1970, pp.67,68.

برمی‌گیرد. مرحله‌ی دوم با نهادینه شدن علم در اوایل قرن نوزدهم در فرانسه آغاز و بیشتر در دانشگاه‌های آلمان رواج می‌یابد و تا آغاز جنگ دوم تداوم می‌یابد. در طول جنگ دوم علم با جهشی چشم‌گیر در مسیر تکنولوژی جنگ و رفاه اجتماعی پیش می‌رود و به لحاظ سیاسی تا جنگ سرد ادامه می‌یابد. این سیر رشد از نظر بعضی از مورخان علم آغاز رشد ما بعد - اینشتینی علم است که به علم کبیر^۱ / مهندانش موصوف است. دوره‌ی اخیر علم کمتر با اسامی خاص بزرگ رقم می‌خورد بلکه بیشتر با نهادها و سازمان‌های غیرشخصی علم پیوند خورده است. یکی از اوصاف این دوره جدایی آن از علم کلاسیک بوده است که اخیراً بخشی از برنامه‌های جامعه‌شناسی علم تلقی می‌شود.

علوم در ادوار تاریخی با نظر به وجه غالب قلمرو عقلانی یا روح تاریخی آن دوره دچار دگرگونی می‌شوند. برای نمونه موسیقی در قرون وسطی در حلقه علوم بود اما در دوره‌ی اقتدار علم کلاسیک در دوره‌ی جدید از این حلقه خارج شد؛ دستور زبان در صدر دوره‌ی کلاسیک علم در زمره‌ی علوم بود اما دیگر چنین نیست و فقه اللغه^۲ بر جای آن نشست که بالمآل به علم زبان‌شناسی راه برد. شاید در این میان ریاضیات، فیزیک و جهان‌شناسی کم‌وبیش استثناء باشند. با این حال تاریخ این حلقه از علوم نیز گواه است که اکنون آن علوم نیز متمایز هستند بطوری که از نظر بعضی از فلاسفه علم این علوم نیز با یکدیگر غیرقابل قیاس‌اند. این فلاسفه برآنند نه جهان‌شناسی بطلمیوسی دیگر با جهان‌شناسی کپرنیکی هم‌نوا است و نه فیزیک نیوتونی با فیزیک ارسطویی. هستند متفکرانی که موضوعات بهم پیوند خورده در یک دوره از علم را علمی مستقل به حساب می‌آورند، از باب نمونه فوکو علم اقتصاد قرون هفدهم و هجدهم را، که تحصیل ثروت / رفاه^۳ می‌نامد، از اقتصاد سیاسی قرن نوزدهم متمایز می‌کند.^۴

البته می‌توان اپیستمه^۵ فوکویی علوم را نپذیرفت اما این که علوم از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر دچار دگرگونی می‌شوند مسأله‌ای مورد اتفاق است. به‌هرحال، علوم در انتقال از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر به‌طور چشم‌گیری دچار تغییر می‌شوند. در دوره بعد از جنگ تقریباً در

1. Big science

2. Philology

3. wealth

4. Foucault .M, *The order of things*, taristock publications, London, 1970, pp.250-2.

5. episteme

تمامی علوم چنین تغییراتی مشهود بود. در سایه این تحولات علوم اوصافی به شرح ذیل پیدا کرد:

۱- فنی شدن علوم^۱ ۲. صوری شدن علوم^۲ ۳. انتزاعی شدن علوم^۳ ۴. مشکل‌گشا شدن علوم^۴ ۵. نهایی شدن علوم^۵. وصف نخست ناظر به اهمیت فوق‌العاده تکنولوژی و دیگر شیوه‌های فن‌آوری است. وصف دوم ناظر بر تمایل بعضی از علوم محض به بنای نظام اصل موضوعی^۶ یا بدیل آن یعنی طرح و برنامه‌ریزی کامپیوتری است. وصف سوم و چهارم متضمن متضمن تعریف مجددی است از مشکلات و معضلات که بایست با ارجاع به مدل‌های انتزاعی حل و فصل شوند. وصف پنجم اصطلاح جدیدی است در جامعه‌شناسی علم و ناظر به اهمیت روز افزون شرایط بیرونی و غایبات و اهداف در تفصیل تئوری (نظریه) در علم است.^۷ با نظر به وضع علوم به‌ویژه با اوصافی که ذکر شد اجمالاً به نظر می‌آید دیگر متافیزیک نتواند نقش راهنما را در هدایت علم - فن^۸ ایفا کند. مثلاً آن گونه که متافیزیک در علم ارسطویی یا مذهب تجربی در علم کلاسیک یا حتی مذهب تحصلی در دوره‌ی دوم علم کلاسیک در قرن نوزدهم و بیستم نقش ایفا می‌کرد. قول اخیر در صورتی درست است که ما نتوانیم از سنت و اصالت آن در فلسفه و متافیزیک بگذریم یعنی متافیزیک را در سایه متون بازمانده در سنت بجوییم و حاصل کار را با آن متون سترگ تراز کنیم. اما اگر اصحاب متافیزیک بیرون از این سنت بایستند و به ورای آن نظر کنند چنان‌که فلاسفه مؤسس چنین کرده‌اند، امکان هدایت علوم از جانب متافیزیک میسر خواهد شد. فیلسوف مؤسس ممکن است با الفاظ و عبارات مألوف سخن بگوید اما مراد و قصد دیگری دارد. دکارت ممکن است اثرش را تأملات در فلسفه اولی بنامد اما مرادش از فلسفه اولی غیر از معنای ارسطویی آن است. در نامه‌ای به مرسن می‌نویسد: «تأملات در فلسفه اولی ظاهراً موضوعاتی جذاب

1. technification
2. formalism
3. abstraction
4. problem- solving
5. finalisation
6. axiomatic

۷. توکل، محمد، جامعه‌شناسی علم، مؤسسه فرهنگی نص، تهران ۱۳۷۰، ص ۸۳.

8. techno- science

برای مذهب مختار است ولی در باطن اصول فیزیک من است لذا مطلقاً درباره‌ی آن چیزی به کسی نگو تا ارسطوییان به مرور بدان عادت کنند.^۱

رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین، که میوه سالم و رسیده آن مذهب تحصلی منطقی است، شباهتی با اثر اسپینوزا پیدا می‌کند، اثری که کم‌وبیش روشی اصل موضوعی در آن غلبه دارد اما ربطی به نگاه اسپینوزایی ندارد. همین‌طور تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین برغم قرابت زمانی - مکانی که با تحقیقات منطقی هوسرل دارد، کمتر بهم شبیه‌اند. یعنی این گسست از سنت متافیزیکی متصلب است که دو شاهرکار فلسفه متأخر آلمان را از هم جدا می‌کند. حتی ویتگنشتاین چندان مطمئن نبود آنچه انجام داده فلسفه خوانده شود، گرچه بر آن بود وارث مشروعیت چیزی است که اسلاف وی فلسفه نامیده‌اند. به‌هرحال از زمان ویتگنشتاین فلسفه در معنای حرفه‌ای و تخصصی خود بر اثر اشتغال بر مسائل فنی خاص در خصوص زبان و منطق از تاریخ سنتی خود فاصله گرفته است. این نوع از متافیزیک و فلسفه به‌طور کامل از علوم زمان خود گسسته و این گسست تعامل بین متافیزیک و علوم را به محاق برده است.

سیر تاریخی تعامل متافیزیک و علوم تا دوره‌ی انقلاب علمی یعنی درست زمانی که علم جدید اظهار استقلال کرد، مسلم بود. با این وصف، در دوره‌ی اول علم، متافیزیک ارسطویی در طلب مابعد^۲ فیزیک بود، یعنی جهان طبیعی و همه علوم مربوط بدان ذیل شناخت مابعد فیزیکی قرار می‌گرفت. پر واضح است که چنین نظارت متافیزیکی نسبت به علوم جدید محتوم به شکست است. شاید به اعتباری برخی از فلاسفه معاصر با طرح دوباره بحث وجود و تقدم آن بر دیگر موضوعات در صدد بدست دادن بدیل تازه‌ای در این خصوص بوده‌اند. هیدگر می‌نویسد: «... حوزه‌های علوم بسی متفاوتند... امروزه رشته‌های گوناگون و پراکنده علوم تنها به زور سازمان تکنیکی دانشگاه‌ها و دانشکده‌هاست که جمع می‌آیند... با این همه آنچه رو به پژمردگی و سستی است رشته پیوند ریشه علوم با بنیاد ذاتی آنهاست».^۳

البته رأی اخیر می‌تواند محل چون و چرا باشد. اما با سنت فلسفه تجربی و فلاسفه عصر روشنگری چنین رسالتی از دوش متافیزیک برداشته شد. شاید تنها در هگل و دیگر فلاسفه

۱. سورل، دکارت، ترجمه‌ی حسین معصومی همدانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۷۵.

2. meta

۳. هیدگر، *متافیزیک چیست؟*، ترجمه‌ی سیاوش جمادی، تهران، ققنوس چ دوم، ۱۳۸۴، ص ۱۶۲.

ایده‌آلیست آلمانی تلاشی در جهت احیاء رسالت متافیزیک صورت گرفت. هگل از باب شکوه می‌نویسد: «متافیزیک هم‌چون لفظی انتزاعی مثل تفکر لفظی است که همگان چون کسانی که از طاعون می‌رمند از آن می‌گریزند.»^۱ اما این تلاش‌ها نیز در سایه رشد سریع علوم در قرن نوزدهم و بیستم در طول مرحله دوم از علم کلاسیک جدید رنگ باخت. معذرت این تلاش‌ها می‌تواند برای جامعه‌شناسی علم و فلسفه محل تأمل باشد. البته برغم فلاسفه تجربی مسلک، سلف لاک یعنی دکارت دست از طلب جهت تأسیس متافیزیک علوم برداشت و همواره چنان‌که آمد، بر آن بود که یقین علمی خویش را بر بنیادی متافیزیکی استوار کند. اما سعی و تلاش دکارت هم بیشتر صبغه شناختی^۲ پیدا کرد تا متافیزیکی. با این وصف در این دوره نیز حتی فلاسفه‌ی تجربی مسلک هم چون هابزولاک نمی‌توانستند تمام و کمال خویش را از چنگ متافیزیک رها سازند. چنین رهایی بعد از کانت می‌توانست راه به جایی ببرد. انقلاب کپرنیکی کانت که بنیادهای علوم را در مقولات ماتقدم^۳ فاهمه می‌جست می‌توانست بنیادهای شناخت را کامل سازد. در واقع، کانت در نقد اول بر آن بود که شناخت علمی را از عناصر متافیزیکی جدا کند. با این حال، دوره‌ی اول علم کلاسیک جدید از حیث روش‌شناختی بر متافیزیک استوار بود. اما در دوره‌ی دوم علم کلاسیک چنین نبود و بنیاد متافیزیکی علوم به روش‌شناسی تبدیل شد. از این رو در این دوره از تاریخ علم، فلسفه‌ها در پی آن بودند که خود را از به پایان آمدن رسالتشان نجات دهند. این معنا مکرر در ادبیات فلسفی این دوره آمده است. فلاسفه تحصلی از سن سیمون و کنت تا کارناپ و صورت اخیر آن پوپر با قدری اختلاف بر این قول بودند. اگرچه پوپر در کارهای متأخر خود کم‌وبیش به متافیزیک اقبال کرد و کمتر متافیزیک را به روش‌شناسی تقلیل داد البته فلاسفه تحصلی هم با تأکید بر ایده فلسفه علم تحصلی در صدد اعلام پایان متافیزیک بودند. در این دوره از تاریخ فلسفه فقط فلاسفه تحصلی چنین سودایی نداشتند معاصران آنها نیز در مشارب دیگر از جمله مارکس و اتباع وی نیز به‌نحوی از پایان فلسفه و متافیزیک سخن می‌گفتند. مارکس می‌نویسد: «... آخرین ساعت عمر متافیزیک کهن در قلمرو فلسفه نیز سپری شد... آنگاه که نظروورزی پایان می‌یابد، آنجا که زندگی واقعی آغاز می‌شود، در نتیجه

۱. همان.

2. epistemic
3. positive

علم واقعی و اثباتی، شرح فعالیت علمی، شرح فرایند علمی تکامل انسان‌ها آغاز می‌شود»^۱ نیز می‌گفت: «اکنون پایان تأمل نظری و آغاز علم پوزیتیو^۲ است». به‌رحال در این دوره از علم (دوره‌ی دوم علم کلاسیک جدید) تعامل سنتی علم و متافیزیک دگرگون شد. به‌طوری که به خلاف دوره‌ی سنتی فلسفه بر علم استوار شد.^۳ فی‌المثل روان‌شناسی تجربی - آزمایشی صورت فلسفه علمی به خود گرفت و تأکید اکید بر ایدئولوژی رفت که هر دو خاستگاهی در علم داشتند. نظریه‌ی داروین نیز صورت داروینسیم اجتماعی به‌خود گرفت. حتی فلسفه‌های حیات^۴ در پیوند با علوم بیولوژیکی و مانند آن بسط یافتند. فلسفه‌هایی که استوار بر بحث ساحت ناخودآگاه انسان بودند نیز با روان‌پزشکی جدید و حتی با روانکاوی فرویدی و مواردی از این دست گره خوردند. در مقابل این تلاش‌ها که فلسفه را مبتنی بر علم می‌دانند، فلسفه‌هایی هم در میان بود که خود را به کلی از علم جدا کردند. چنین فلسفه‌هایی به فلسفه محض تمایل دارند؛ نوکانتی‌ها از این جمله بود. پدیدارشناسی هم به نحوی از علم محض به ذوات^۵ سخن می‌گفت. درست است که فلسفه‌های محض مسائل فنی خاص خود را طرح می‌کنند و در صدد حفظ خود در مقابل نقد و نظرهای بیرونی هستند، اما رسالت اصلی خود را در این خصوص از دست می‌دهند. لذا در آغاز دوره‌ی سوم علم بعد از جنگ دوم چنین فلسفه‌هایی خود را در مقابل تحولات حوزه علم حفظ کردند و از حمله بی‌امان علم - فن^۶ در امان ماندند. فلسفه‌های حیات نیز در مواجهه با علم ژنتیک جدید که فلسفه‌های تکاملی^۷ از برگسونی را بی‌اعتبار ساخته بود نتوانستند دوام آورند. فلسفه‌های زبانی نیز به‌طور روزافزون در قیاس با علوم زبان‌شناختی جدید چون زبان‌شناسان ساختارگرا کهنه می‌نمایند.

شاید با شکل گرفتن مسایل آکادمیکی خاص پیرامون فلسفه‌های محض چند صباحی فلسفه می‌توانست جهت کافی خویش را تدارک کند اما کم‌وبیش بایست توجه نمود که

۱. مارکس، کارل، لودویگ فویرباخ و ایدئولوژی آلمانی، ترجمه‌ی پرویز بابایی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۹، صص ۵۶ و ۲۹۶.

۲. اگر در قرون وسطی بنا به مبانی کلامی گفته می‌شد: philosophia ancilla theologia در دوره‌ی گسست تعامل متافیزیک و علوم گفته شد: philosophia ancilla scientai

3. vitalism
4. eidos
5. sufficient reason
6. techno- science
7. evolutionary- philosophies

فلسفه و متافیزیک در وضع فعلی دچار مخاطره است چرا که علاوه بر گسیختگی تعامل با علوم، یکی دیگر از نقش‌های مهم خویش را که همانا هدایت و صورت‌بندی معقولیت غالب در ادوار تاریخی دانش بشر بوده، از دست داده است. متافیزیک و متعاطیان آن همواره می‌پندارند معیار معقولیت^۱ برای شعب متعدد علوم هستند یا دست‌کم خود را ضامن معقولیت علوم و حوزه‌های دانش می‌دانند. چرا که وحدت و استمرار عقل^۲ با تمام دگرگونی‌هایش پیش‌فرض ضمنی تمام تاریخ فلسفه است. این امر از تلاش نخستین ارسطو در آغاز متافیزیک تا صورت‌بندی صریح هگل از روح^۳ و بسط آن مشهود است. هنوز هم بعضی از فلاسفه معاصر برآنند فلسفه معیار عقلانیت است و از این‌رو رسالت اصلی آن حمایت بالسویه از عقلی است که معیار گفت و گفتار^۴ و بسط تاریخی است. تولمین^۵ و هابرماس از زمره فلاسفه‌ای هستند که در صدد بازپرداخت تازه‌ای از آن فرض سنتی می‌باشند. این که آیا کار آنها به هنگام است یا نابهنگام مسأله دیگری است. آنچه در نگاه نخست روشن است این که علوم دیگر اعتنایی به فلسفه‌ها ندارند و به راه خویش می‌روند. معیار و ملاک معقولیت علمی در عصر سیطره علم دیگر معنای گذشته خود را ندارد. چنین می‌نماید که معنا و ماهیت معقولیت از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر دگرگون شده باشد و اساساً کارکرد معقولیت دیگر بدست دادن روش‌ها و شیوه‌های فکری شایع نباشد.

آنچه در هر دوره‌ای عقلانیت خوانده می‌شود صورت‌بندی فلسفی از هنجارها^۶ و روش‌هایی است که ذاتی سخن، گفت و گفتار آن دوره‌اند. اهمیت فلسفه هم در نتیجه‌گیری، تلخیص و اخبار از این دگرگونی‌هاست. در دوره‌ی جدید گفت و گفتار علمی مؤلفه‌ای اساسی در صورت‌بندی معقولیت بوده است. ای بسا گاهی معقولیت با روش علمی در این دوره یکی گرفته می‌شود. البته تلقی‌های دیگری از عقلانیت هم در میان است که فی‌المثل بر منطق دیالکتیکی استوار است. در طول تاریخ متافیزیک و علوم غربی تعاریف و تلقی‌های متعددی از عقلانیت در میان بوده است. اما شاید به‌توان اجمالاً سه صورت از آن را به شرح

1. rationality

2. Logos

3. Geist

4. discourse

۵. تولمین، از قائلان به نظریه تکاملی / فرگشتی شناخت (epistemology evolutionary)

6. norms

ذیل تمییز داد: ۱- عقل^۱ - ۲- اصالت آن^۲ و ۳- عقلانی‌سازی امور^۳. این مفاهیم در عالی‌ترین مرتبه از کلیت هستند یا به اصطلاح ماکس وبر نمونه‌های آرمانی^۴ از ساخت‌های جامعه‌شناسی هستند، نمونه‌های آرمانی^۵ که جهت تسهیل در تطبیق، تشابه و تباین بین صور معقولیت برآمده در تاریخ بکار می‌آیند. این نمونه‌ها در مقام تحقق و به کار آمدن حیث رهنمونی و کشفی^۶ خواهند داشت.

البته به این نکته بایست توجه نمود که این نمونه‌های آرمانی حاصل خیال و خیالات گذشتگان نیستند بلکه ساختار آنها استوار بر آرمان‌های واقعی از معقولیت است که در تاریخ علم و متافیزیک پیش آمده‌اند. عقل^۷ گرچه نه به نحو انحصاری اما وجه غالب عقلانیت در دوره‌ی اول علم بوده است. عقلانیت مذکور ربط وثیقی با متافیزیک افلاطونی و ارسطویی داشت. اما همین درک از عقلانیت یعنی تلقی افلاطونی - ارسطویی، که نظام دانش را ذیل مقولات ذو مراتب قرار می‌داد، یگانه تلقی از عقلانیت نبوده است بلکه در انتقال از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر، از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت پیدا می‌کند. عقلانیت مذکور چنانکه ذکر شد ریشه در لوگوس^۸ یونانی داشت. در سیر خود در فلسفه مدرسی به عقل حسابگر^۹ تغییر صورت داد و در نهایت به عقل^{۱۰} در متافیزیک جدید در عصر روشن‌گری و بالآخر در ایده‌آلیسم آلمانی و هگل راه برد. معقولیت علم جدید در اولین دوره علم کلاسیک با مفاهیمی که از جانب بیکن، دکارت و نیوتون طرح شده بود تعریف شد و سپس عمومیت پیدا کرد و به معقولیت غالب عصر روشن‌گری تبدیل شد. این صورت از عقلانیت در طی دوره دوم علم کلاسیک جدید دگرگون و تا دوره کلاسیک علم در سده‌ی بیستم دنبال شد. صورت اخیر عقلانیت را متفکران حوزه فرانکفورت عقل سوپژکتیو^{۱۱} و صوری^{۱۲} نام دادند و

1. reason
2. rationalism
3. rationalization
4. ideal types
5. ideal -types
6. huristic
7. logos
8. logos
9. Ratio
10. Vernunft
11. subjective
12. formal

در مقابل آن از عقل ابژکتیو^۱ متافیزیک سخن گفتند.^۲ چرا که بنیاد آن سوژکتیویسمی^۳ بود بود که از دکارت تا کانت شکل گرفته بود.

در دوره‌ی دوم علم کلاسیک صورت دیگری از معقولیت، که می‌توان آن را عقلانی ساختن^۴ نامید، بسط پیدا کرد. این صورت از معقولیت به عقل فنی^۵ یا ابزاری^۶ و عقل و عقلانیت معطوف به هدف^۷ نیز شهره شد. شاید تحقق این عقلانیت را بتوان با منطق و علم - فن^۸ یکی گرفت. چنین عقل حسابگر و نظام‌سازی خود صورتی از عقلانیت را سازمان داده داده است و حتی بیرون از حوزه علم یعنی در حیات اجتماعی نیز مثلاً نفوذ آن را در بورکراسی، اقتصاد، حقوق و قانون آشکارا می‌توان دید. خلاصه سه صورت اخیر عقلانیت در تاریخ علم و متافیزیک غربی همواره در تعامل بوده‌اند. گاهی صورتی از آن سیطره پیدا کرده و گاه صورتی دیگر: برای نمونه سیطره عقلانیت‌پذیری منطقی^۹ معاصر نتوانست صورت دیگر آن را حذف یا طرد کند. اصولاً آنچه از میراث متافیزیک سنتی حفظ شده تحقق عقل در صور متعدد عقلانیت است. اما بایست توجه نمود که عقل متافیزیکی تنها صورت نخستین عقلانیت نیست، عقل متافیزیکی در مواجهه با عقل ماقبل سقراطی، که با سقراط شروع شد، بوجود آمد و با افلاطون و ارسطو به نتیجه رسید. با این وصف، بررسی صور عقلانیت را می‌توان بر حسب تعامل متافیزیک و علوم ملاحظه کرد.

نتیجه

باری در مقام نتیجه بحث می‌توان تعامل متافیزیک و علوم را اجمالاً در سه مرحله مورد بررسی قرار دارد؛ مرحله‌ی نخست همان دوره طولانی فضای سازنده علم و متافیزیک ارسطویی است. سه مرحله‌ی دیگر با انقلاب علمی تحقق یافت که در آن گسیختگی علم و

1. objective
2. Horkheimer. M., *The Eclipse of Reason*, the sealoury press, New York, 1974, pp.3-11.
3. subjectivism
4. ratinoalization
5. technic
6. Instrumental
7. zweckrationalität
8. techno- science
9. Logistic rationalisation

متافیزیک بیش از پیش هویدا است. در نظام ارسطویی متافیزیک و علوم حول محور ثنوریا^۱ و غلبه ایده متافیزیکی عقل بنا شده بود. با انقلاب علمی، علم یا آنچه فلسفه طبیعی نام گرفته بود دعوی استقلال کرد تا از نظارت متافیزیک رها شود. این معنی با تلقی جدیدی از مسأله شناخت که بر راسیونالیسم آرمانی مبتنی بود محقق شد. این نسبت جدید با دکارت و هابز آغاز شد و سرانجام با نقاد متافیزیک سنتی یعنی کانت صراحت پیدا کرد. این که کانت از کار خودآگاه بود یا نه، چندان مهم نیست آنچه در نتیجه کار کانت عیان شد همان گسیختگی مرحله دوم متافیزیک از علوم بود. در همین دوره، مرحله‌ی دوم از علم کلاسیک جدید نیز ظاهر شد. حتی در حوزه‌ی علوم انسانی مباحثی چون انسان‌شناسی، فرهنگ، تاریخ و زبان هسته عقلانی متافیزیک را به چالش کشیدند. سومین مرحله گسیختگی در دوره‌ی علم - فن^۲ صورت گرفت. در پایان متذکر می‌شود که احیاء تعامل متافیزیک و علوم نه یک ضرورت آکادمیک بلکه با سرنوشت انسان نسبت دارد. وایتهد می‌نویسد: علم و متافیزیک به یک معنا صرفاً وجوه مختلف فعالیت عظیم واحدی از ذهن بشر هستند. تعامل آن دو می‌تواند ما را به سطح بالاتری از زندگی حیوانی ارتقاء بخشد.^۳ شایسته است متعاطیان متافیزیک عهده‌دار تأمل در ماهیت و نتایج علم باشند.

منابع

۱. ابن سینا، حسین ابن عبدالله، *الشفاء (الهیات)*، ابراهیم مدکور، مصر، ۱۹۶۰.
۲. برت، آرتور، *مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین*، ترجمه‌ی عبدالکریم سروش، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
۳. توکل، محمد، *جامعه‌شناسی علم*، مؤسسه فرهنگی نص، تهران، ۱۳۷۰.
۴. دامپی، یر، *تاریخ علم*، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، سمت، تهران، ۱۳۷۱.
۵. رسطو، *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه‌ی شرف‌الدین شرف خراسانی، نشر گفتار، ۱۳۶۷، چ دوم، ص ۴۰.
۶. سورل، دکارت، ترجمه‌ی حسین معصومی همدانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

1. theoria

2. techno - science

۳. وایتهد، آلفرد، سرگذشت اندیشه‌ها، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ اول اول جلد دوم، ۱۳۷۱، ص ۲۲۹.

۷. مارکس، کارل، *لودویگ فویرباخ و ایدئولوژی آلمانی*، ترجمه‌ی پرویز بابایی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۹.
۸. وایتهد، آلفرد، *سرگذشت اندیشه‌ها*، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ اول، جلد دوم، ۱۳۷۱.
۹. هال، لوئیس، *تاریخ و فلسفه علم*، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، سروش، تهران، ج اول، ۱۳۶۳.
۱۰. هیدگر، مارتین، *متافیزیک چیست؟*، ترجمه‌ی سیاوش جمادی، ققنوس، چ دوم، ۱۳۸۴.
۱۱. هیدگر، مارتین، *مابعدالطبیعه چیست؟*، ترجمه‌ی محمدجواد صافیان، پرسش، ج اول، ۱۳۷۳.
۱۲. هیدگر، مارتین، *متافیزیک چیست؟*، ترجمه‌ی سیاوش جمادی، تهران، ققنوس چ دوم، ۱۳۸۴.
13. Foucault, M., *The Order of Things*, taristock publications, London, 1970.
14. Horkheimer. M., *The Eclipse of Reason*, the sealoury press, New York, 1974.
15. Kuhn.t.s, *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago University, 1970.
16. Politis, V., *Aristoteland themetaphysics*, Routledge, 2004.
17. Render, H., *The End Of Philosophy*, Rowman, 1986.